

## فصل چهل و چهارم

# سقوط اریحا

عبرانیان داخل زمین کنعان شده بودند ولی آن را تصاحب نکرده بودند و از نکته نظر بشری انجام این می باید مبارزه طول و مشکلی باشد. ساکنان آن نژادی قوی و آماده دفاع میهن خود بودند. قبائل مختلف از ترس دشمن با قراردادهای گوناگون با یکدیگر همبستگی داشتند. اسبها و ارابه های آهنین جنگی توأم با آشنائی با سرزمینشان و تدارک چنگ مغلوب ساختنشان را بسیار سخت می نمود. به علاوه کشورشان شهرهای بزرگ داشت که "تا بفلک حصاردار است" (تثبیه ۱:۹). تصرف آن فقط با نیروئی مافوق الطبیعه امکان پذیر بود.

یکی از بزرگترین و غنی ترین شهرهای حصاردار آن اریحا بود که جلوی چشمان با فاصله کمی از اردوگاه جلیجال قرار داشت. شهر اریحا در وسط کشتزارهای حاصلخیز با قصرها و معابد باقیمت و مراکز فساد و حصارهای کوه پیکر متکبران خدای اسرائیل را به مبارزه می طلبید. اریحا

یکی از مهمترین مراکز بت پرستی بود و اشتروت، الالهه ماه را در رأس خدایانشان قرار داده بودند. فجیعترین و مخربترین دین کنعانیان در آن مستقر بود. قوم اسرائیل که اخیراً مرتکب گناه مخوف بعل فجور را شده بودند این شهر بت پرستی را با کمال تنفر ملاحظه کردند.

به نظر یوشع شکست اریحا اولین قدم در فتح کنعان بود. ولی قبل از همه اطمینان رهبری خداوند را خواستار بود و مستجاب گردید. برای راز و نیاز از اردوگاه خارج شد تا با خدای اسرائیل پیش قدم قوم برود. سربازی مصلح بلندقامت و رئیس مانندی در مقابلش ایستاده دید که اینک مردی با شمشیر برهنه در دست خود پیش وی ایستاده بود و یوشع نزد وی آمده او را گفت آیا تو از ما هستی یا از دشمنان ما؟ (یوشع ۵:۱۳). او جواب داد: "نی بلکه من سردار لشکر خداوند هستم" (۵:۱۴). آنگاه همان فرمانی که به موسی در حوریب داده شد یوشع نیز گفته شد: "تعلین خود را از پایت بیرون کن زیرا جایی که تو ایستادنی مقدس است" (۵:۱۵) و این امر شخصیت سرباز مرموز را معلوم کرد. این مسیح مجلل بود که پیش رهبر اسرائیل ایستاده بود. یوشع تعجب کرده بروی در افتاد و سجده کرد و این حرفهای اطمینان بخش را شنید: "بین

اریحا و ملکش و مردان جنگی را به دست تو تسلیم کردم" (۲:۶) . سپس دستور برای طرز تصرف شهر را بوی بیان کرد.

مطابق پیغام الهی یوشع صف آرائی کرد. بنا نبود حمله کنند. بنا بود دور شهر را با تابوت عهد و شیپور زنان سیر کنند. در ردیف اول سربازان که مردمان منتخب بودند راه افتادند ولی این دفعه بنا نبود با نیروی بازو و اقتدار فردی دشمن را مغلوب سازند بلکه با اطاعت اوامر خداوند. بعد از سربازان هفت نفر کاهن قرار داشتند. بعد از آنان یک عده کاهنان ملبس به ردای کهانت تابوت را حمل کرده جلو رفتند. بعد از آن ارتش اسرائیل و هر سبط زیر پرچم خودش آمد. شهر محکوم بدین ترتیب بدست عبرانیان افتاد. هیچ صدائی جز صدای قدم زدن جنود اسرائیل و صدای شیپورها که انعکاس آنها از کوههای مجاور برمی گشت و در کوچه های اریحا می پیچید، شنیده نمیشد. سیر دور شهر که تمام شد ارتش در سکوت به خیمه های خود برگشتند و تابوت عهد را به مکانش در معبد برگردانیدند.

نگهبانان روی حصارهای شهر با شگفت و ترس حرکات عجیب عبرانیان را تماشا کرده به امرایشان گزارش می دادند. معنی این همه

تشریفات را درک نکردند ولی چون دیدند که جنود اسرائیل روزی یک بار سیر خود را با حمل تابوت و با صدای شیپور ادامه می دهند، عوام و خواص را به وحشت انداخت. هر روز دفاعهای خود را دقیقاً معاینه می کردند و مطمئن بودند که به دفع هر دشمنی که بیاید قدر هستند. بسیاری توأم شهر را مسخره کرده می دانستند که به هیچ وجه کسی نمیتواند ضرری به آنان برساند. دیگران از منظره عجیب هیبت داشتند. به خاطر آوردند که بحرالاحمر برای عبور این ملت جدا شد و مسیری برایشان باز کرد و اندکی قبل رود اردن نیز در زمان سیلاب باز ایستاد تا همه از خشکی عبور کنند و نتوانستند هدت بزنند که این حرکات چه پیش خواهد آورد و خدا برای آنان چه خواهد کرد!

شش روز تمام جنود اسرائیل این کار را انجام دادند. ولی سپیده روز هفتم یوشع ارتش خود را پیش خداوند آماده ساخت. امروز بنا بود هفت مرتبه دور اریحا قدم بزنند و هرگاه کاهنان شیپورهای خود را زدند تمام مردم با یکصدا باید داد کنند زیرا که خدا شهر را به ایشان داده بود.

جمعیت بزرگ دور حصارهای شهر قدم زدند. هیچ صدائی جز

صدای پایهبایشان و صدای گاهگاه شیور که سکوت سحر را میشکست شنیده نمیشد. به زیر انداختن دیوارهای سنگی به همه غیر ممکن می نمود. نگهبانان شهر با ترس ساعت افزون توام نخست را تماشا کردند و دیدند که دور دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم پس در پس ادامه داشت. از منظور این حرکات عجیب نتوانستند چیزی سر در آورند. آیا چه بحرانی در پیش بود؟ جواب بزودی معلوم شد. دور هفتم که تمام شد ارتش اندکی توقف کرد. شیورها که ساکت مانده بودند حالا با صدائی گوه لرزان و گوش خراش دادند. دیوارهای سنگی با برجها و حصارهای غیر قابل شکست مثل امواج دریا بالا رفتند و از شالوده جدا شده بزیر افکنده شدند. اهالی اریحا از ترسشان فلج شدند و جنود اسرائیل از هر طرف داخل شده شهر را تصاحب کردند.

اسرائیلیان شهر را با قوت پنجه خود متصرف نشده بودند. ظفر بکلی از طرف خدا انجام گرفت. شهر اریحا مانند نوبر میوجاتشان می باید با تمام اموالش به خدا تقدیم شود. اسرائیل باید بداند که کنعان را با زور دست خودشان نخواهد آمد بلکه میباید آلت در دست خدا باشند و اراده او را بجا آورند. آنان نباید دولت و مکننت کنعان را طمع کرده

برای نفس پروری بدست آورند بلکه باید برای جلال بپوه آن را انجام دهند. قبل از سقوط اریحا دستور آمده بود که "شهر و هرچه در آن است برای خداوند حرام خواهد شد . . . و اما شما زنهار خویشتن را از چیز حرام نگاه دارید مبدا بعد از آنکه آنرا حرام کرده باشید از آن چیز حرام بگیریید و لشکرگاه اسرائیل را حرام کرده آنرا مضطرب سازید" (۱۷:۶ و ۱۸).

تمام اهالی شهر با هر ذی حیاتی "از مرد و زن و جوان و پیر حتی گاو و گوسفند و الاغ را بدم شمشیر هلاک کردند" (۲۱:۶). فقط راحاب امین با خانواده اش بر حسب وعده جاسوسان رستگار شدند. خود شهر را آتش زدند. قصرها و معابد و منازل باشکوهشان و تجملات و مفروشات پر قیمت با پرده ها ولباسهای متمولین را همه باآتش بلعیده شدند. آنچه با آتش نتوانستند بسوزانند یعنی "تمامی نقره و طلا و ظروف مسین و آهنین وقف خداوند" (۱۹:۶) نمودند. بنا بود آنها را به معبد بیاورند. حتی محل خود شهر ملعون گردید و بنای مجدد شهر اریحا منع شد. داوری سخت تری نصیب آن کسی خواهد بود که بخواهد آندیوارهایی که خدا به زیر انداخته بود مجدداً بنا کند. در حضور تمام قوم بنی اسرائیل گفته شد "ملعون باد بحضور خداوند کسیکه برخاسته این

شهر اریحا را بنا کند به نخست زاده خود بنیادش خواهد نهاد و به پسر کوچک خود دروازه‌هایش را برپا خواهد نمود" (۲۶:۶).

انهدام کلی اهالی اریحا در نتیجه فرمانی بود که سابقاً به موسی داده شده بود: "تو ایشان را مغلوب سازی آنگاه ایشان را بالکل هلاک کن" (تثنیه ۲:۷). "از شهرهای این امتهائیکه یهوه خدایت ترا بملکیت میدهد هیچ ذی نفس را زنده مگذار" (تثنیه ۱۶:۲۰). خیلیها خیال می کنند که این امر با روح محبت و شفقت سایر آیات کتاب مقدس مخالف است ولی حقیقت این است که امر مذکور در نتیجه حکمت و مرحمت ازلی پروردگار بود. بنی اسرائیل بنا بود بزودی در کنعان ساکن شوند و دارای حکومتی با شند که لطف و عدالت الهی را به کشورهای اطراف بنمایانند. بنا بود نه فقط دین حقیقی را به ارشا بگیرند بلکه اصول آن را به دیگران نیز بیاموزند. کنعانیان پابند فاسدترین و گندیده ترین بت پرستی ها شده بود بنابراین لازم بود زمین از بذر شیطانی پاک شود، مبادا مانع برگذاری مقاصد رحمانی خدا گردند.

فرصت توبه بفزونی به کنعانیان داده شده بود. چهل سال پیش مسیر بحرالاحمر و داور بر مصریان به قدرت اکبر خداوند شهادت داده

بود. و اخیراً سقوط پادشاهان مدیان و جلعاد و باشان نشان می داد که یهوه بزرگتر از سایر خدایان است. قدوسیت اخلاق، صفات او، و تنفر وی از کثافت بت پرستی در قضیه بعل فجور معلوم شده بود. اهالی اریحا از همه این امور بخوبی آگاه بودند و بسیاری با تعصب راحیل بکدل بودند منتها مطیع عقیده خود نبودند که یهوه خدای اسرائیل خدای آسمانها و زمین می باشد. مثل مردمان قبل از طوفان مقصود کنعانیان فقط برای اکتفار خدا و اختیاب جهان زندگی می کردند. بنابراین هم به محبت و هم به عدالت خدا اضمحلال کلی انقلابیون به خدا و دشمنان بشر را مطالبه میکرد.

جنود آسمانی با سهولت عجیبی حصارهای اریحا را، یعنی آن شهر مغروری که چهل سال پیش جاسوسان بی ایمان را به لوزه در آورده بودند برانداختند. قدوس اسرائیل گفته بود: "اریحا را بدست تو سپردم." در مقابل آن وعده نیروی انسانی عاجز بود.

"به ایمان حصار اریحا چون هفت روز آن را طواف کرده بودند بزیر افتاد" (عبرانیان ۱۱:۳۰). سرور جنود خداوند فقط با یوشع تماس گرفت. خداوند خودش را به جمعیت اسرائیل ظاهر نکرد. می خواست

مردم به عهده خودشان حرفهای یوشع را قبول با رد کنند. می خواست مردم فرمان خدا را که بوسیله یوشع می آمد اطاعت کنند یا مقام او را رد نمایند. مردم لشکر فرشتگانی را که تحت فرمان مسیح همراه بودند، ندیدند.

پس از سقوط اریحا طولی نکشید که یوشع مصمم شد بر عای، شهر کوچکی بین کوههای مقابل اریحا، حمله کند. جاسوسانی که برای دیدن آن رفته بودند برگشتند و گفتند که اهالی آن بسیار کم هستند و برای فتح آن عده زیادی لازم نبود.

ظفر فوق العاده بزرگی که خدا به اسرائیلیان داده بود آنان را از خود خیلی راضی ساخت. چون خداوند زمین گنغان را به ایشان وعده داده بود، خیال کردند امن هستند. فراموش کرده بودند که موفقیت فقط با کمک خدا بدست می آید. حتی یوشع بدون اینکه با خدا مشورت کند نقشه مقابله آئی را کشید.

اسرائیلیان قدرت خودشان را ترجیح دادند و دشمنانشان را تحقیر نمودند. فتح عای کار آسانی پنداشتند و سه هزار نفر بیشتر برای انجام آن نفرستادند. این قشون بدون توجه به اینکه خدا همراهشان هست یا

نیست به جنگ عای شتافتند. نا دروازه شهر رسیدند و با دشمنی مصمم مواجه شدند. ناگهان دست پاچه شده از ارتش مجهز عائیان از شیب تند سرازیر شدند و کنعانیان سخت تعقیبشان کردند. "مردان عای از آنها بقدر سی و شش نفر کشتند و از پیش دروازه نا شباریم ایشان را تعاقب نموده ایشان را در نشیب زدند و دل قوم کداخته شده مثل آب گردید" (یوشع ۵:۷). گرچه تلفات نسبتاً کم داشتند، تمام جمعیت از شکست بسیار دلخور شدند. این دفعه اول بود که با کنعانیان جنگ کرده بودند و اگر مدافعین شهر کوچکی منغلوبشان کنند عاقبت مبارزه بزرگتری چه خواهد بود؟ یوشع عدم موفقیت را علامت نارضایت خدا دانست و در اضطراب و نگرانی "یوشع و مشایخ اسرائیل جامه خود را چاک زده پیش تابوت خداوند تا شام رو بزمین افتادند و خاک سرهای خود پوشانیدند" (۶:۷). رهبرشان دعا کرده گفت: آه، ای خداوند یهوه برای چه این قومرا از اردن عبور دادی تا ما را بدست اموریان تسلیم کرده ما را هلاک کنی؟ کاش راضی شده بودیم که به آن طرف اردن بمانیم. آه، ایخداوند چه بگویم بعد از آنکه اسرائیل از حضور دشمنان خود پشت داده اند. زیرا چون کنعانیان و تمامی ساکنان زمین اینرا بشنوند دور ما را خواهند گرفت و نام ما را از

این زمین منقطع خواهند کرد و تو به اسم بزرگ خود چه خواهی کرد؟" (۹:۷).

جواب خدا چنین بود: "برخیز. چرا تو باین طور بروی خود افتاده؟ اسرائیل گناه کرده، از عهدی نیز که بایشان امر فرمودم تجاوز نموده اند و از چیز حرام هم گرفته دزدیده اند بلکه انکار کرده آنرا در اسباب خود گذاشته اند. از این سبب بنی اسرائیل نمیتوانند بحضور دشمنان خود بایستند و از حضور دشمنان خود پشت داده اند زیرا که ملعون شده اند و اگر چیز حرام را از میان خود تباه نسازید من دیگر با شما نخواهم بود" (۱۰:۷ و ۱۱). اکنون زمان گریه و ناله نبود بلکه وقت فعل و انفعال. گناه سری اردوگاه را ملعون کرده بود و لازم بود آن را در یافت و رفع نمود، تا برکت الهی مجدداً مستقر باشد. "و اگر چیز حرام را از میان خود تباه نسازید من دیگر با شما نخواهم بود." (۱۲:۷).

یکی از مأمورین عدالت امر خدا را صرف نظر کرده بود و در نتیجه تمام ملت مسئول تقصیر خطاکار گردید. "اسرائیل گناه کرده و از عهدی نیز که بایشان امر فرمودم تجاوز نموده اند" (۱۱:۷). یوشع دستور داشت شخص مقصر را پیدا و تنبیه کند. برای تشخیص آن، مردم باید

قرعه اندازند. شخص مقصر فوراً مشخص شد و موضوع اندک زمانی را کد ماند تا مردم مسئولیت وجود گناه در میان خود احساس کنند و هر کدام قلب خود را تفتیش کند و نتیجتاً پیش خداوند بیفتند.

صبح زود یوشع اسباط اسرائیل را احضار نمود و تشریفات قرعه کشی شروع شد. قدم به قدم تحقیقاتشان ادامه کرد. آزمایش رفته رفته به فرد مقصر نزدیکتر شد. اول سبط و بعد قبیله و پس از آن خانواده او و بالاخره شخص خائن معلوم گردید. یکی بنام عخان ابن کارمی از سبط یهودا از طرف خدا آزارنده اسرائیل تشخیص شد.

مبادا شخص بی گناه محکوم شود یوشع برای تأمین قصور عخان، او را قسم داد حقیقت را شرح دهد. مرد بی مروت جنایت خود را آشکار کرد: "فی الواقع به یهوه خدای اسرائیل گناه کرده و چنین و چنان بعمل آورده ام. چون در میان غنیمت ردائی فاخر شنعاری و دوپست مثقال نفره و یک شمش طلا که وزنش پنجاه مثقال بود دیدم آنها را ثمع ورزیده گرفتم و اینک در میان خیمه من در زمین است و نقره زیر آن می باشد" (۲۰:۷ و ۲۱). فرایشان به خیمه عخان فرستاده شدند، زمین را کردند و "در خیمه او پنهان بود و نقره زیر آن و آنها را از میان خیمه گرفته نزد

یوشع و جمع بنی اسرائیل آوردند و آنها را بحضور خداوند نهادند"  
(۲۳:۲۲ و ۲۳:۲۳).

حکم عخان فوراً صادر شد و آن را اجرا کردند. یوشع  
گفت: "برای چه ما را مضطرب ساختی؟ خداوند امروز ترا مضطرب خواهد  
ساخت" (۲۵:۷). چون مردم در گناه عخان مسئولیتی داشتند و در نتیجه  
آن، ضرر دیده بودند همه باید در اعدام عخان سهیم باشند بنا بر این  
"تمامی اسرائیل او را سنگسار کردند و آنها را به آتش سوزانیدند و ایشان  
را بسنگها سنگسار کردند" (۲۵:۷).

عخان را زیر توده ای از سنگها دفن کردند تا برای گناه و جزای  
آن یادگاری بماند، زیرا از پسران کرمی عاکار ( یعنی مضطرب کننده)  
مضطرب کننده اسرائیل بود" (اول تواریخ ایام ۷:۲).

گناه عخان در کمال بی اعتنائی هشدار و مظهر خدائی انجام  
گرفت بطور وضوح اعلام شده بود که "شما زنهار خویشتن را از چیز حرام  
نگاه دارید مبادا بعد از آنکه آنرا حرام کرده باشید از آن چیز حرام  
بگیرید و لشکرگاه اسرائیل را حرام کرده آنرا مضطرب سازید" (۱۸:۶). این  
هشدار پس از عبور معجزه آسای آنان از اردن به همه رسیده بود و پس

از آن در برگزاری عید فصح و ظهور فرشتهٔ عهد یا سرور جنود خداوند با خطنه مختوم گردید. بعد از آن شهر اریحا تسخیر شد و مردم را از این گوشزد کرد تمام متخلفین شریعت خدا چه عاقبتی خواهند داشت. چون فقط با قدرت الهی شهر اریحا بدست اسرائیل افتاد و آن را بزور بازوی خود تسخیر نکرده بودند فرمان منع گرفتن سود مهمتر بود. خداوند با ندرت کلام خود شهر حصاردار را فتح کرده بود. ظفر از آن وی بود بنابراین شهر و همه دارائی آن منحصرأ به خداوند تعلق داشت.

بین میلیونهای اسرائیلی تنها یک نفر در ساعت بحرانی جسارت کرد فرمان خدا را بشکند. تمع سخان با دیدن ردای زرین شنعاری بر انگخته شد. حتی وقتی با سنگسار شدن مواجه گشت آن را "ردائی فاخر شنعاری" خواند. یک گناه در را بروی دیگری باز کرد و طلا و نقره ای که از آن خزانهٔ خداوند بود برای خود صرف کرد. نوبر سود کنعان را از خدا دزدیده بود!

ریشهٔ گناه هر کسی که سخان را به نیستی کشید در تمع فرو رفته بود در صورتی که تمع در نظر مردم عمومی ترین و بی اهمیت ترین خطاها محسوب میشود. اگر چه سایر گناهان معلوم می شوند و بکیفر می

ذکر نمیشود. اندرز هماسهٔ عخان همانا  
وخامت گناه تمع و مجازات سخت آن میباشد.  
تمکاری شرارتی است که تدریجاً نمو میکند. عخان سود ناحق را  
بقدری تمع کرده بود که برایش عادت شده بود و این عادت او را با  
زنجیر غیرقابل گسستگی بند آورده بود. هنگام پرورش این عادت هیچ گمان  
نکرد مسبب بلای مصیبت آمیزی برای اسرائیل خواهد بود ولی قدرت  
ادراکیه وی فلج شده وقتی وسوسه شد شکار دشمن گردید.  
آیا گناهان مشبهی در مقابل هشدارهای واضح و خطیر امروزه نیز  
دیده نمیشوند؟ همانطوری که عخان از اخذ سود اریحا متنبه شده بود ما  
هم از تمکاری منع شده ایم. خداوند تمکاری را بت پرستی مینامد.  
برای مؤمنین امروزه نیز هشدار شده "محال است که خدا و ممونا (پول)  
را خدمت کنید" (متی ۲۴:۶). "زناهار از طمع بیرهیزید" (لوقا ۱۲:۱۵).  
"طمع در میان شما هرگز مذکور هم نشود چنانکه مقدسین را  
میشاید" (افسیان ۳:۵). هماسهٔ دلشکن عخان و یهودا وحنانیا وصفیره را  
داریم و به علاوهٔ این همه داستان زهره مکتوبست که مقام عالیتری را تمع  
کرد و تا به ابد نور و مسرت سما را تاوان نمود. مع الوصف تمکاری

گوییان همه را گرفته است.

آثار لغزنده تمع در همه جا دیده می شود. باعث نارضایتی و تفرقه داخل خانواده می شود. حسادت و اداوت را بین فقرا نسبت به اغنیا تحریک می کند. ظلم و ستم دولتمندان نسبت به زیردستان تولید میکند. بلای تمعکاری نه فقط در دنیا بلکه در کلیسا نیز سر سیاه خود را بلند می کند. حتی بجای پرداختن عشر و ذکات، خود خواهی، آز، خیانت و بخالت جای آن را گرفته است. بین اعضائی ظاهراً امین و درستکار هستند. عخانهای هستند که بسیاری مرتباً به کلیسا رجوع کرده و از شام ربانی استفاده می کنند در صورتی که بین اموالش سود ناسزا پنهان شده، یعنی چیزهایی که خدا لعنت کرده باشد بخاطر ردای کلدانی جماعتها وجدان پاک و امید را حرام می کنند. هزاران صداقت خود و اقتدار تبرک را برای کیسه نقره معاوضه می کنند. ناله های فقرای رنجیده ناشنیده و نور انجیل در تابش خود بازداشته می ماند. تمسخر جهانیان با روش مسیحیان کاذب شدت پیدا میکند در صورتی که مدعی تمعکار خزینه های خود را لبریز میکنند. آیا انسان خدا را گول زند؟ اما شما مرا گول زده اید و میگوئید در چه چیز ترا گول زده ایم؟ در عشرها و

هدایا" (ملاکی ۸:۳).

گناه عخان بلائی سر تمام قوم آورد. بعلت گناه یکنفر خشم خداوند بر کلیسا تا زمانی که آن را پیدا و رد کنند از کنده خواهد شد. نفوذی که بزرگترین خطر را بر کلیسا وارد می آورد متخلفین محض ، بی دینان و کفار نیستند، بلکه مسیحیان دورو. اینان اشخاصی هستند که مانع دریافت برکات خدا می باشند و مردم را ضعیف می سازند.

وقتی که کلیسا به سختی می رسد و دلسردی و فقدان روحانی پیدا می شود دشمن را بهانه می دهند که موفق شود. بجای نالیدن و از وضع خود آخ گفتن، بگذار عخان اردوگاه را پیدا کنند. با فروتنی و تحقیق قلبی بگذار به فرد گناه مخفی که مانع دریافت برکت خدا می شود پیدا کنند.

عخان قصور خود را اعتراف کرد ولی در موقعی آن را کرد که دیگر برای خودش دیر شده بود. شکست و فرار جنود اسرائیل را از شهر آئی دیده بود ولی پیش نیامد تا به گناهِش اعتراف کند. یوشع و شیوخ اسرائیل را سرزمین آورده دیده بود. اگر در آن هنگام اعتراف کرده بود دلیلی از توبه واقعی ظاهر می ساخت ولی سکوت را اختیار کرد.

حرفهای رهبر را شنیده بود که جنایتی انجام گرفته است و نوع جنایت نیز تکرار شده بود. منتها لبه‌ایش مختوم ماند. بعد از آن تحقیقات رسمی شروع شد. وقتی ملاحظه کرد اول سبط خود و بعد قبیله خود و آخر الامر خانواده خودش برگزیده شد. بی اندازه تعجب کرد ولی در مقابل این همه هیچ چیزی نگفت و صبر کرد تا انگشت داوری بر شخص او اشاره کرد. وقتی گناهِش را دیگر نتوانست پنهان کند حقیقت را اقرار کرد. امروزه نیز خلیپها همین طور باصطلاح توبه می کنند. بین اعتراف خطائی که ثابت شده و اعتراف گناهی که فقط خدا می داند و بس، آسمان تا زمین فرق می کند. یگانه علتی که عخان بالاخره به گناهِش اعتراف کرد این بود که امیدوار بود شاید از کبیر آن بگریزد، ولی اعتراف وی دلیل کافی برای اجرای کیفرش نبود. وی توبه نکرد و متواضع نشد. مقصدش عوض نشد و از شرارت متنفر نگردید.

وقتی که مقصرین در دادگاه خدا بایستند و حکم همه صادر گردد، آنگاه اعتراف خواهند کرد. در مقابل کیفر خود ایستاده مجبور خواهند شد حقیقت قضیه را اقرار کنند. جبر مذکور در نتیجه وجدان مقصر و انتظار آمدن داوری خواهد بود ولی اینچنین اعتراف گناهکار را

نجات نخواهد داد.

تا موقعی که مردم می‌توانند خطایشان را از مردم پنهان کنند بسیاری مثل عنخا خود را به خیال این که خدا در اجرای کیفر دقیق نخواهد بود، خود را امن می‌دانند. وقتی که دیر شد و فرصت قربانی و عفو گذشت آنگاه گناهشان آنان را در خواهد یافت. وقتی که گذارشهای آسمانی گشوده گردند لزومی نخواهد بود که داور عادل گناه آنان را متذکر شود زیرا که با یک نگاه برنده و پر معامله زندگی و هر عمل مخفی بر مغز خطاکار روشن خواهد گشت. در آن هنگام شخص خطاکار علی‌رغم زمان یوشع با قرعه کشی از سبط و قبیله و خانواده جدا نخواهد شد زیرا که با لبهای خودش خودش را محکوم خواهد نمود. گناهانش که از انظار مردم مخفی مانده بود با اطلاع جمیع جهانیان خواهد رسید.